شهر مدرن در تسخیر مشارکت توسعه نیافته

مریم پاپی
MARYAM57p@yahoo.com

یک نماینده مجلس، درصحن علنی، فضای پیرامونش را در یک لحظه از نظر می گذراند و آنگاه از گرمای بیش از حد هوا در فصل زمستان گله می کند. او خطاب به همکارانش می گوید:«در جلسه‌ای با مسؤولان چین که در آن کشور برگزار شد، وقتی وارد سالن کنفرانس شدیم، دیدیم همه لباس های گرم پوشیده‌اند و در هوای سرد نشسته‌اند مبادا مصرف سوخت بالا برود. حالا ما اینقدر مجلس را گرم می کنیم که از گرما خفه می شویم.» او در میان نمایندگان مردمی ایستاده که در خانه هایشان به طور میانگین، سه برابر کشورهای صنعتی سوخت مصرف می کنند.

در خیابان مجاور ساختمانی که صدای این نماینده مجلس از بلندگویش پخش می شود، رفتگرانی با چکمه های بلند پلاستیکی، میان جوی آب آلوده ایستاده‌اند تا از میان زباله‌ها راهی برای جریان آب باز کنند، رفتگرانی که جمعیت ۱/۵ میلیارد نفری چین در نیروی کار آنها هم صرفه جویی کرده‌اند. شهروندان چینی، رفتگری ندارند و پس مانده های مواد خوراکی و انواع قوطی های پلاستیکی را در جوی های آب نمی ریزند. آنها با هدایت انجمن های غیردولتی، هر روز صبح در حین رفتن به سرکار، خودشان مسیر خانه تا محل کار را از زباله پاک می کنند. این، عمق نفوذ مفهومی به نام مشارکت اجتماعی در اندیشه و رفتار یک ملت است.

مشارکت در جوامع امروز با چند شاخص محدود سنجیده نمی شود و انتزاعی نیست بلکه عین واقعیت است، عین زندگی که بدون آن چیزی را کم دارد. مفهوم جدید مشارکت، عمل به قانون هم نیست، تعبیر کلی تری است که قانون پذیری را نیز در بر می گیرد. چیزی که دکتر عباس منوچهری، جامعه شناس سیاسی عنوان «مشارکت حداکثری» را در مورد آن به کار می برد. به این دلیل که خود انسان بودن، وجود مشارکت را ایجاب می کند و در صورت عدم حضور انسان در فرآیند شکل دادن زندگی فردی و جمعی، انسان، به معنای کامل، امکان وجودی اش را از دست می دهد.

کسانی که آشغال خوراکی خود را به خیابان می اندازند، مؤاخذه نمی شوند، نه کوچک ترها و نه بزرگ ترها، هیچ مأموری عابرانی را که هنگام قرمز بودن چراغ عابر پیاده از عرض خیابان می گذرند، جریمه نمی کند و هیچ قاضی برای هزاران راننده‌ای که حاضرند ساعت ها اتلاف وقت در ترافیک را به جان بخرند ولی از تنها نشستن در خودروی شخصی دست برندارند، حکم زندان صادر نمی کند. ساکنان این سرزمین، بنابر قانونی طبیعی، تاوان اعمالشان را پس می دهند. آنها برای خود شهرهایی ساخته‌اند که عبور از خیابان هایشان برای کسانی که از کشوری دیگر آمده‌اند، وحشتناک می نماید و رانندگی کردن در این خیابان ها، مهارتی خاص و اعصابی فولادین می خواهد. به هم ریختگی فضای مدرن شهری، در روحیه مردمانش نیز تأثیر گذاشته است. اندیشمندان اجتماعی جهان حاضر، در تلاش برای بررسی جایگاه مشارکت در دنیای کنونی، سوی نگاه خود را متوجه موضوعات عینی کرده‌اند. آنها در حالی که میراث عظیمی از تفکر نظری بزرگان گذشته را به همراه دارند، پرسه زنان در خیابان ها به راه افتاده، می کوشند فاصله خود با مردم را به حداقل کاهش دهند، با آنها زندگی کنند و پاسخ سؤالاتشان را به جای کتابخانه ها، در زندگی واقعی بیابند. وقایع روزمره زندگی، این متفکران اجتماعی را به اندیشه‌ای ژرف فرو می برد، مسائلی آنقدر پیش پاافتاده و عادی که دیگر نام اتفاق را یدک نمی کشند؛ وقایعی در یک روز عادی و خیابانی با مردم همیشگی.

نه مسافرانی که نیم ساعت، رسیدن به مقصدشان به تأخیر افتاده و نه رانندگانی که به خاطر این مسأله در ترافیک مانده‌اند، اعتراضی نمی کنند. این یک اتفاق عادی در زندگی شهروندان ماست. آنها در همه ابعاد زندگی خود، با این تضادها روبه رو هستند؛ در خیابان، محل کار و خانه.

ساکنان این سرزمین، بنابر قانون طبیعی، تاوان اعمالشان را پس می دهند. به هم ریختگی فضای مدرن شهری در روحیه مردمانش نیز تأثیر گذاشته است

ساختمان های مرتفع شهر، یکی از جلوه‌های مهم ناهماهنگی میان ابزارها و فرهنگ استفاده از آنهاست. امروزه، برج ها تعداد قابل توجهی از جمعیت را در خود جا داده‌اند. محله های گذشته با بولدوزرها زیر و رو شده‌اند ولی فرهنگ محلی همچنان به حیات خود ادامه می دهد و اکنون بر برج ها نیز حکومت می کند. مهندس عبدالکریم بابارضا، قائم مقام معاونت اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران می گوید: نوع تعامل و ارتباط بین ساکنان برج ها، امروز دچار مشکلات جدی است. چرا که در هنگام ساخت، به منشأ فرهنگی این نوع زیستگاه های جمعی توجه نشده است.

همزمان با ایجاد پدیده های نو، باید فرهنگ و قانون مورد نیاز برای آنها به وجود آید. درمیان ابزارهای زندگی مدرن، نوع جدید مشارکت نیز به عنوان یکی از شاخصه های فرهنگی، باید وارد فرهنگ مدرن شود تا آهنگ زندگی انسان ها را با محیطشان همسان کند. اما اکنون، فضاهای مدرن شهری، آدم ها را در خود گم کرده‌اند. این آدم های سردرگم، وصله ناجور شهرهای امروز شده‌اند یا ابزارهای جدید شهری وصله ناجور آدم ها؟

خیابان؛ دست اندرکار غیرانسانی کردن مردمان

چارچوب کلی عملکرد افراد را در اجتماع، قانون تعیین می کند؛ به عنوان عنصر اساسی هدایت جامعه به سوی نظم، عمل به قانون نیز جزئی از مشارکت است، یکی از پایه های اساسی آن.

قانون گرایی، بستر می خواهد. افراد جامعه ، پیش از آنکه قانون گرا باشند، باید قانون پذیر شوند. فراهم نشدن این بستر است که دکتر منوچهری را به اعتقادی می کشاند تابگوید: «ما، در بحث مشارکت، یک مسأله تاریخی به نام قانون گریزی داریم که شاید خاص ایرانیان باشد.» در یک محله، مردم به جای اینکه فردی را که محل کسب غیر قانونی دارد، به دست قانون بسپارند، با او همکاری می کنند یا ممکن است ائتلاف اقتصادی جدی هم برقرار کنند. در خیابان، رانندگانی که در مسیر درست حرکت می کنند، برای کسانی که خلاف می آیند، راهنما می شوند تا پلیس آنها را جریمه نکند. در جامعه ما، مردم حتی با شهروند خلافکار، همکاری هم می کنند. «مارشال برمن»، نویسنده کتاب «تجربه مدرنیته»، دریافت هایش را از این فضاهای شهری چنین بیان می کند: «خیابان نیز دست اندرکار غیرانسانی کردن مردمان درون خود است، یا بهتر بگویم، سرگرم اعطای فرصتی به آنان است تا با دست خویش خود را غیرانسانی سازند، چهره هایشان را در انبوه جمعیت محو کنند و بدین سان از شر مسؤولیت شخصی در قبال اعمال خویش خلاص شوند.»

صدای سرباز نیروی انتظامی از دور شنیده می شود. صدا نزدیک تر می آید و فضا را پاره می کند. تازه تاریکی شب، مجال دیدن ماجرا را می دهد، جوانی تنه می زند به عابرانی که در دنیای خویش آرام راه می روند و محیط اطراف را به هیچ می گیرند. سرها به سمت کسی برمی گردد که می گریزد، چون با تمام قوا می دود، به چشم عابران مجرم می آید ولی جرمش معلوم نیست. مردم مبهوت صحنه شده‌اند و از جایشان تکان نمی خورند؛ مزاحمانی برای عبور مأمور پلیس، او باید از میان جمعیت پراکنده‌ای عبور کند که همگی صدای ایست را می شنوند و جوانی را می بینند که فرار می کند. سنگفرش کنده شده خیابان، جلوی پای جوان را سد می کند و او را به زانو درمی آورد. فریاد جمعیت بلند می شود به تشویق جوانک، تا از جا بلند شود. پیرمردی لنگه کفش مجرم را که دورتر افتاده، به سویش دراز می کند و می گوید: «تو برو شاید به جایی رسیدی.» جوان در تاریکی خلوت کوچه مجاور ناپدید می شود و سرباز، مستأصل از اجرای قانون گوش به حرف های مردم می سپارد که «جوانی کرده، تو ندیده بگیر.»

دکتر منوچهری می گوید: «دلیل این رفتارها این است که بعضاً در حافظه تاریخی ما، دولت نه تنها حامی مردم نبوده، بلکه به عنوان اهرمی برای اعمال زور و فشار علیه مردم مورد استفاده قرار گرفته و قانون گریزی، بخشی از خصوصیت روان شناسی جمعی ما شده است.»

پژوهشی که مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما در تهران انجام داده، گرایش افراد به قانون را ۵۶ درصد نشان می دهد. براساس این بررسی، بین گرایش فرد به رعایت قانون و متغیرهای مستقل سن، جنس و میزان تحصیلات، رابطه معنی داری مشاهده نمی شود. ۱۷ درصد پاسخگویان، علت عدم رعایت قانون را شخصیت افراد جامعه، بیش از ۲۷ درصد فرهنگ مردم و تربیت نادرست خانوادگی و ده درصد نیز مسؤولان دانسته‌اند.

سرهنگ مربی آموزش آیین نامه راهنمایی و رانندگی، وقتی پس از آموزش این قانون در مقابل سؤالات شاگردانش قرار می گیرد، با تأسف می گوید: «این قانون، به خاطر بی سواد بودن ۳۰ درصد مردم جامعه ما به ۷۰ درصد بقیه هم تعمیم پیدا کرده است.»

قانون و خدماتی که در راستای نیازها و خواسته های معقول افراد جامعه باشد، قانونی که به افراد تحمیل نشود و بتواند به عنوان یاری دهنده مردم در میان آنها جا باز کند، مقرراتی است که در صورت اجرا، مردم به آن عمل می کنند. مردم هیچ جامعه‌ای، ذاتاً شرور و خلافکار نیستند.

اگر قبل از راه‌اندازی پارکی که قرار است در یک محله به وجود آید، در مورد ابعاد پارک، گونه های گیاهی، فرصت هایی که باید در آن وجود داشته باشد و... با مردم محله مشورت شود، علاوه بر اینکه ابزارهای آن کارآمدتر خواهد بود، آنها پارک را ناشی از هدایت و حضور خود می بینند و در نگهداری از این فضای شهری می کوشند. در این صورت است که «احساس تعلق» در مردم به وجود می آید.

پل های عابر پیاده، نمونه دیگری از امکانات شهری هستند که اکثراً مورد استفاده قرار نمی گیرند.

بابارضا معتقد است که این پل ها ابزار مناسبی برای رفع نیاز یا خدمات مورد تصور مردم نیستند. پلکان بلند این پل ها برای افرادی که می خواهند برای رسیدن به مقصد مسافت خود را کم کنند و افراد مسن و کودکان مناسب نیست. در کشورهایی که قانون عبور از عرض خیابان به طور منظم اجرا می شود، برای چنین مسائلی رفتارسازی شده. آنها با ایجاد تنوع در فرصت های موجود، از جمله اختیاری کردن چراغ عابر پیاده، عبور عابران را با سهولت بیشتر، میسر کرده‌اند. دور بودن مردم از مقرراتی که برای آنها است و اقدامات و خدماتی که به آنان ارائه می شود، پایین بودن میزان مشارکت اجتماعی را نیز موجب شده است. امروز، حتی مسؤولان نیز گاهی برای اجرا نکردن قوانین و عدم مشارکت، تاحدودی به مردم حق می دهند. مهندس کامران حاج نصراللهی، مدیر عامل سازمان حمل و نقل و ترافیک شهرداری تهران، وقتی در مورد ترافیک تهران صحبت می کند، به آمار افرادی که از خودروی شخصی برای عبور و مرور در شهر استفاده می کنند، اشاره می کند: در گروه کم درآمد ۲۳/۲ درصد، در گروه پر درآمد ۳۰/۸ درصد و در گروه دارای درآمد بالا، ۳۱ درصد است.

عدم مشارکت، تحمیلی بر واقعیت

دکتر عباس منوچهری جامعه شناس، تعریف مشارکت را در یک جمله ارائه می کند: «مقوله مشارکت به این معنی است که افراد جامعه از یک طرف حق و از طرف دیگر، امکان تأثیر گذاری بر زندگی جمعی خودشان را داشته باشند.» از این دیدگاه، مفاهیم قابل سنجش ما، «حق مردم» و «امکان تأثیر گذاری آنها بر زندگی جمعی خودشان» است.

واژه مشارکت، بعد از دوم خرداد سال ۷۶، به صورت یکی از واژه های معمول در ادبیات روزمره درآمده است. مشارکت به کلماتی همچون مردم سالاری و جامعه مدنی گره خورده و شاید روزی نباشد که در بمباران رسانه ها، در معرض این واژه قرار نگیریم؛ واژه‌ای آشنا با مفهومی به غایت دور از ذهن. مردمی که شنیده‌اند و می دانند که باید مشارکت کنند، با مشت و لگد به جان تلفن های عمومی می افتند و صندلی های اتوبوس های شرکت واحد را از زیر تیغ می برند. فراخوان مشارکت، به تازگی پشت دیوارهای مدارس، از حنجره ناظمی به صفوف دانش آموزان می رسد، شهرداری در خیابان های مناطقی از تهران، به شهروندان اطلاع می دهد که در نظر دارد با همکاری آنها، منطقه‌ای نمونه بسازد، تشکل های غیردولتی هنوز به درستی پا نگرفته‌اند... در چنین شرایطی، وقتی مردم به اجبار به مشارکت واداشته می شوند و دست نیاز به سویشان دراز می شود، دست های خود را جز پیش کشیدن اسکناس ها، مشغول انجام هیچ کاری نمی کنند... در بیمارستان، در مدرسه، در ساختن اماکن بهزیستی و...

نهادهای اجتماعی ما، هنوز تصویر درستی از مشارکت ندارند. آمارهای میزان مشارکت مردم کشور ما، تنها در مورد انتخابات است که به حدود ۷۰ درصد صعود می کند. این مسأله نشان می دهد که میل به تأثیر گذاری جمعی در ایرانیان پایین نیست. دکتر منوچهری می گوید: «باید کم بودن حساسیت ایرانیان در دیگر ابعاد زندگی جمعی نسبت به بعد سیاسی بررسی شود. شرکت در انتخابات قاعده نیست اما به طور استثنا هم نباید به آن نگاه کرد.»

به جز در حوزه سیاسی، آماری از میزان مشارکت مردم ایران نمی توان یافت. شهرداری، به عنوان نهاد مسؤول خدمات شهری که شاید کارهایش بیشتر و گسترده‌تر از سایر سازمان ها با مشارکت مردم وابسته باشد، تنها آماری که دارد، از میزان رضایت شهروندان تهرانی از خدمات شهری است؛ منطقه ۳، ۶۸ درصد - منطقه ۶، ۵۸ درصد - منطقه ۱۴، ۵۲ درصد - منطقه ۱۲، ۴۲ درصد - منطقه ۱۵، ۳۷ درصد و منطقه ۱۹، ۳۶ درصد. همچنین شهروندان از کیفیت جمع آوری زباله ۶۵ درصد، مناسب بودن محل نصب پل های عابر ۴۶ درصد، نگهداری فضای سبز و پارک ها ۵۱ درصد، نظافت جوی های آب ۴۰ درصد و از نگهداری فضای سبز خیابان ها ۳۸ درصد رضایت دارند. جامعه شناسان، با همین اطلاعات اندک، با اطمینان از نبود مشارکت اجتماعی میان مردم کشور ماسخن می گویند. دکتر محمدحسین فرجاد می گوید که مردم دولت را از خودشان نمی بینند چون کاری برایشان انجام نمی دهد و این مسأله را دلیل عدم مشارکت مردم در برنامه‌های دولت می داند. او هنگامی که به موضوع برآورده نشدن نیازهای مردم می پردازد، تلویحاً به مسأله دوری مردم از دولت و مسؤولان و تأثیر گذاشتن خواسته ها و اقدامات آنها بر آنچه در کشور می گذرد اشاره می کند و با این توجیه، نبود مشارکت در میان مردم را به اثبات می رساند.

نبود مشارکت، مشارکت پذیر نبودن نیست. عوامل زیادی تعیین کننده میزان مشارکت افراد جامعه هستند. دکتر منوچهری از پرسش دلیل مشارکت پذیر نبودن مردم ایران استقبال نمی کند. او می گوید: «من با این مفروض که جامعه ما مشارکت پذیر نیست، مشکل دارم. باید این تصویر را به طور کلی تر نگاه کنیم. اقلیم، موقعیت ژئوپولتیکی و تاریخ، هر کدام به نحوی در شکل دادن روحیه ایرانی و به تبع آن جایگاه مشارکت در فرهنگ عمومی، روان شناسی و فرهنگ سیاسی ایران مؤثر بوده‌اند.»

تاریخ نشان می دهد که جامعه ما قبل از هر چیز، جامعه‌ای کشاورزی بوده و اکثر مردم آن کشاورزی یا کاری مرتبط با آن انجام می داده‌اند. کشاورز سنتی، برای فعالیت و نظم و دقت خود بها و دستمزدی نمی یافت. گاه تمام برنامه ریزی ها، تمهیدات و تلاش های یک کشاورز یا باغدار، با یک سیل یا سرمای نابهنگام به هدر می رفت. مصطفی صالحی، پژوهشگر، یافته های خود را به همه ایرانیان بسط نمی دهد اما به طور کلی به این نتیجه رسیده است: «عموم مردم ایران که کشاورز بوده‌اند، عادت کرده‌اند بیشتر متکی به عوامل بیرونی باشند تا خلاقیت ها و توانمندی های درونی. زمانه به آنها آموخته که تلاش و برنامه ریزی قانونمند، برد چندانی ندارد. پس به جای برنامه‌ریزی و قانونمداری، نوعی اخلاق به خود وانهادگی و بی مسؤولیتی، با ظرافت وارد فرهنگ ایرانی شده» بر چنین مردمی، وقتی سلطه سیاسی، خودکامگی، شکاف و فاصله بین دولت و مردم و ناهمخوانی اخلاق نظری و اخلاق عملی نیز تحمیل شد، نبود سنت قانون گرایی و همکاری با حکومت نیز در آنان پایدار ماند.

دکتر عباس منوچهری، استاد دانشگاه تربیت مدرس، موانع شکل گیری فرهنگ مشارکتی را آنقدر متعدد و نفوذ آنها را در زندگی روزمره، نگرش ایرانیان نسبت به یکدیگر و فهم جامعه ایرانی نسبت به قدرت، آنقدر تعیین کننده می داند که معتقد است همین میزان مشارکت که در حیات اجتماعی ایرانیان شاهد هستیم، نه تنها نمونه مشارکت گریزی نیست، بلکه بازگو کننده این مطلب است که جامعه ایرانی اصل مشارکت را در حیات خودش جدی گرفته است.

شکست انسان‌های بی تفاوت

اگر چه همکاری و مشارکت، امری آموزش پذیر است، اما مانند بسیاری زمینه های دیگر، به عنوان فرهنگی عمومی در جامعه نهادینه نشده است. مدارس و فرهنگسراها به عنوان آموزش دهندگان مشارکت اجتماعی، چقدر به وظیفه خود عمل کرده‌اند، آیا تا به حال تبلیغات و سرودهای حماسی که از آنها به هنگام انتخابات سیاسی استفاده می شود، در مورد مشارکت اجتماعی نیز تکرار شده‌اند ، آگهی های تبلیغاتی در مورد آموزش استفاده از پل عابر پیاده یا چگونگی کاهش تصادفات، در مقابل تبلیغاتی که برای «پفک» صورت می گیرد، چقدر است.

دلیل فاصله زیاد میان میزان مشارکت سیاسی و مشارکت اجتماعی، با اندکی تأمل در مورد اقدامات و برنامه ریزی هایی که درباره هریک از آنها انجام شده، آشکار می شود. خصوصیات اجتماعی، به میزانی در جامعه پایدار می مانند که تعمیق یافته باشند.

دکتر منوچهری می گوید: «برای تعمیق یا ایجاد یک سری ارزش ها در سطح جامعه، باید این ارزش ها از مقاطع اولیه‌ای که فرد وارد زندگی جمعی می شود، در او تثبیت شوند. این کار یک برنامه ریزی جدی است؛ از تدوین منابع آموزشی گرفته تا برنامه ریزی برای رسانه های جمعی و سیاست های کلان اقتصادی و سیاسی.»

شاید برداشت های موجود از آموزش رفتارهای اجتماعی، ارائه این آموزش ها به صورت مستقیم باشد که بخش قابل توجهی از فرهنگ سازی و اصلاح رفتارها، در آموزش غیر مستقیم امکان تحقق دارد، آموزش با اثرات پایدارتر و مؤثرتر.

وقتی برای آموزش افراد مختلف جامعه با توجه به فرهنگ، تحصیلات، طبقه و پایگاه اجتماعی آنها تلاشی صورت نمی گیرد، باید کم شدن تحرک اجتماعی را به عنوان پیامدی منطقی انتظار کشید. دکتر فرجاد معتقد است که در چنین شرایطی ، انسان ها دچار بی تفاوتی شده در زندگی آینده شان نیز مسؤولیت های اجتماعی را قبول نمی کنند و شاید یکی از دلایل شکست اکثر ازدواج هایی که در ایران صورت می گیرد، همین عدم پذیرش مسؤولیت در کارهای اجتماعی باشد.

این جامعه شناس می گوید: «آموزش را باید از خانواده شروع کرد. باید به بچه ها یاد بدهیم که در حد خودشان در خانواده احساس مسؤولیت کنند و این آموزش ها در مدرسه ادامه یابد، به صورت کارهایی که می توان به دانش آموزان واگذار کرد و یا همکاری با دیگر ارگان های داخل مدرسه، بعد از مدرسه نیز جامعه ادامه دهنده این آموزش ها است. گوش های افراد جامعه‌ای که با رفتارهای اجتماعی مشارکت جویانه بزرگ نشده‌اند و حتی آموزش های رسمی جامعه کمکی به پدید آمدن این فرهنگ در آنها نکرده. در مقابل هر فریاد اعتراضی که بر سر آنها کشیده شود، ناشنوا هستند، حتی در برابر فریادی که از پشت کرسی های مجلس یک کشور بلند شده باشد. مدرنیته‌ای که به زور خودش را در دنیای ما جا می کند همه چیز را به هم ریخته و جلوتر از همه نهادهای اجتماعی به پیش می رود. شاید این همان وضعیتی باشد که مارشال برمن به توصیف آن برخاسته، چنین می گوید: «این مدرنیسم برای صادق ماندن نسبت به حیاتی که منشأ آن بوده است، به ناچار باید خشن و خام، شکل نایافته و آمیخته به جیغ و جنجال باشد. این نوع مدرنیسم علیه خود می شورد و خود را شکنجه می دهد.

شاید یکی از دلایل شکست اکثر ازدواج هایی که در ایران صورت می گیرد، نپذیرفتن مسؤولیت در کارهای اجتماعی باشد